بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه دویست و یکم\_16 تیر 1400

[تبیین دیگر از کلام شیخ]

عبارتی را که در جلسۀ گذشته مرحوم شیخ انصاری در مناقشه بر مرحوم شیخ طوسی اعلی الله مقامهما بیان فرمودند، نقل کردیم، عرض شد در عبارت به نظر می­رسد ابهامی هست و درست مقصود شیخ اعظم واضح نیست. وعده دادم امروز پس از آنکه در جلسۀ گذشته اصل فرمایش شیخ انصاری و نظریۀ ایشان را بیان کنیم، به بیان خودمان شرحی بر عبارت شیخ اعظم داشته باشیم.

من گمان می کنم این توضیحی که الان عرض می کنم مراد مرحوم شیخ باشد و الله العالم.

گفتوگوی این دو شیخ بزرگوار از این جا شروع شد که شیخ طوسی در عین تصریح به وجود دلیل بر بطلان تقلید از ادلۀ عقلیه و شرعیه و با وجود تصریح به این که اگر هم سیرۀ متشرعه در تقلید در اصول دیانات باشد، در ردع و منع این سیره این ادلۀ عقلیه و شرعیه بر بطلان تقلید کافی است، در این که این که این منکر را انکار کند، وجود ادلۀ عقلیه و شرعیه بر بطلان تقلید در اصول کافی است. با این همه و در عین تصریح به این مطالب، از سوی دیگر تمسک کرد به سیره بر این که همین سیره من الائمه و العلماء هرگز مقلدان در اصول دیانات را، از محدوده و محوطۀ ایمان خارج ندانسته اند، اگر تقلیدشان به حق باشد و هرگز حکم به فسق این مقلد بالحق نکرده اند.

جمع بین همۀ این مطالب که به صورت ظاهر تهافت با یکدیگر دارد به این شد که شیخ الطائفه بفرماید نظر و استدلال لازم است. اما رحمت الله و عفو شامل حال آن مقلد للحقی می شود که ترک کرده است، نظر و استدلال را. یک نکته در فرمایش شیخ اعظم، نسبت به شیخ طائفه این بود که ظاهرا مراد شیخ طائفه، مقلد غیر جازم را، بیان کرده است، که دیروز توضیح داده شد، و در دو جلسۀ گذشته هم.

اما نکتۀ دومی که شیخ اعظم نسبت به فرمایش شیخ طائفه بیان می کند، و عرض شد عبارت رسا نیست، شاید مراد این باشد که ابتداء به این مطلب توجه شود، که انکار کردن یک امر منکر از دو راه و با دو عنوان تصور می شود، یکی به نحو امر به معروف و نهی از منکر و دیگری به نحو ارشاد و دلالت راهنمایی بر حکم شرعی. اگر مردم نسبت به یک مطلبی اساسا آگاهی نداشته باشند، اینجا جای ارشاد است و دلالت و راهنمایی، اما اگر با وجود دلیل، با وجود ارشادات و راهنمایی های گذشته، باز منکری در بین مردم مشاهده می شد، این جا باز دیگر باب ارشاد محض نیست. عنوان می شود نهی از منکر، چون ارشادات شده است، بیان شده است. عده ایی با وجود ادله اصرار بر انجام منکر کنند، این می شود نهی از منکر.

حال صحبت از ایناست که اگر بنا باشد بین مردم، تقلید در اصول دین به نحوی باشد که مقلدین را منع و طرد نمی کند، آیا صرف ادلۀ عقلیه و شرعیه بر بطلان تقلید در انکار این منکر به فرض منکر بودنش کافی است؟ وجود ادلۀ دالۀ بر بطلان تقلید در اصول، تا چه حدی می تواند انکار به حساب بیاید؟ آیا از باب نهی از منکر است یا از باب ارشاد؟ آنچه در تعبیر شیخ اعظم بود، امساک الانکار، که انکار نکند، خودداری از انکار کند، آیا این امساک الانکار بر سیره­ایی که بر عدم طرد مقلدان بود، چه معنایی دارد؟ این که با وجود ادلۀ بطلان تقلید در اصول، از آن سیره انکار صریح صورت نمی گیرد و مقلدان مطرود واقع نمی­شوند، چه معنایی دارد؟

1. آیا این خودداری کردن از انکار از باب حمل بر صحت است؟ یعنی فعل این ها را حمل بر صحت می کردند و می گفتند این مقلدان عالم به اصول هستند، در اثر تقلید، جازم به اصول در اثر تقلید هستند، پس باکی نیست؟ آیا انکار نکردن از باب حمل بر صحت است؟
2. آیا انکار نکردن دلیل بر این است که اساسا نظر واستدلال واجب و لازم نیست؟
3. این خودداری از انکار، دلیل بر این است که واجب هم هست، اگر هم واجب هست ولی عفو از او صورت گرفته است؟

امساک انکار کردن، اعم از عفو، عدم وجوب نظر و یا حمل بر صحت. شما چرا این امساک کردن بر انکار را فقط دلیل بر عفو می دانید؟ می گویید واجب هست ولی معفو عنه است، این امساک از انکار می تواند از باب حمل بر صحت باشد، می تواند هم از باب عدم وجوب نظر و استدلال باشد، من الاساس.

به صرف این امساک از انکار بخواهید عفو درست کنید، دلیلتان از مدعایتان اعم خواهد بود.

این برداشت بنده از این عبارت نسبتا مبهم مرحوم شیخ.

[مختار در مسأله]

به هر حال در مسألۀ تقلید در اصول دین چه باید گفت؟ سخن سید صدر و شیخ طوسی بیان شد. تأملات مرحوم شیخ اعظم هم بیان شد. بنده با توجه به همۀ ادله و آنچه از قرآن کریم استفاده می شود. مجموعۀ پیروی کردن یک انسان از انسان دیگر را به 5 نوع تقسیم می کنم: مرادم صرفا تقلید با معنای خاصی که ما اراده می کنیم و در تقلید در فروع تطبیق می کنیم نیست. مرادم هر نوع پیروی است:

1. پیروی ممدوح
2. پیروی مطلوب
3. پیروی مقبول
4. پیروی مذموم
5. پیروی مردود

قال الله تبارک و تعالی: فَبَشِّرْ عِبَادِ(\*)الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ.[[1]](#footnote-1) این بهترین نوع تبعیت است، تبعیت از شخص نیست. بزرگی شخص معیار تبعیت نیست. نظر و تحقیق کرده است، سخنان را شنیده است، همۀ حرف ها را شنیده است و با دلیل و برهان مطلبی را که حال بحث ما در اعتقادات است، چون آن را احسن از حیث متانت متن و قوت دلیل دیده است، پذیرفته است. این همان چیزی است که دراین جلسات از آن به وجوب نظر و استدلال یاد می کنیم. بتواند، اعتقاد خودش را در حد خودش، مبرهن و مستدل بیان کند و شبهه ها را در خودش پاسخگو باشد. این پیروی ممدوح طبیعتا مراتب و درجات دارد به قوت علمی افراد، به تخصص آنها، به استعداد و هوش آنها وابسته است.

این بهترین برخورد بااصول دین است. اگر هم در اصول دین سراغ اشخاص بروم، هرگز شخص و عظمت او من را، در این تحقیق و بررسی فریب نمی دهد، من بررسی افکار و آراء می کنم، یا یکی از این سخنان را انتخاب می کنم یا هم ممکن است اصلا سخن دیگری بگویم. این همان نظر و استدلال است که اگر هم درون این نظر و استدلال تبعیت باشد، تبعیت از احسن الآراء و اقوال است. تقلید از حرف است نه گوینده آن هم بعد از نظر و استدلال.

دوم؛ پیروری مطلوب بود. من تحقیق کنم ، بررسی کنم، پرس و جو کنم که همان گونه که بر مرجع تقلید فقهی ام تقلید می­کنم، ببینم چه کسی یا کسانی، استدلالات اعتقادی آنها، بین بزرگان شیعه مقبول تر است، من الاموات و الاحیاء. سخن آنها را که می شود تقلید به حق بپذیرم، به اصافۀ آن­چه در فطرت خودم از اصل خداشناسی دارم، و لو نتوانم هم درست بیان کنم، اما دارم. راجع به مسائل دیگر اصول دیانات مثل خاتمیت، چیزهای دیگر، می گویم این آقا در بین بزرگان طائفه جایگاه دارد، حرفش حق هست، من هم به عنوان غیر متخصصی که به متخصص ثقه، مراجعه می کند، مراجعه کردم، اگر چه از این نوع پیروی، ما مدحی نداریم، «فبشر» در این جا نیست، اما سیره و روش این ها باطل نیست. این ها به نوعی به «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» تمسک می کنند، گروهی هم به نوع دیگری، این جا عنصر پیروی قوی تر است و آنجا عنصر تحقیق و بررسی. لذا می بینید علماء گذشته در کتاب فقهی تان را ابتدا مسائل فقهی و کلامی را می آورند، در بین معاصرین ما، شیخنا الاستاد دامت برکاته، همین گونه است در رساله اش. این پیروی مطلوب.

سوم؛ پیروی مقبول؛ اگر چه نه ممدوح است و نه مطلوب، اما می پذیریمش. آنجایی است که تحقیق ناکرده از عالم روستا و شهرش، از یک عالم دیگری تبعیت کرد، اصول اعتقادات خودش را بر پایۀ سخنان او، تنظیم کرد، ولی می دانست که باید در مواردی خودش دست به کار شود، نشد و به همین مقدار بسنده کرد و به حق هم رسیده است، مهم هم همین است که اطمینان پیدا کرده به آن حق. چون اطمینان پیدا کرده است، تبعیت کرده است. این را اسمش را می گذاریم مقبول. و للکلام تتمه ان شاء الله در جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

1. الزمر: 17 و 18. [↑](#footnote-ref-1)